

قدرت نفتی اعراب: انتظارات و واقعیتها

ترجمه علیرضا طیب

نوشته حاضر ترجمه مقاله‌ای از پیترا و پنهایمر — M— Peten Oppenheimer همکار تحقیقاتی کالج کلیسای مسیحی پیرامون تاثیر نوسانات قیمت نفت در رویدادهای عظیم و گسترده جهانی است. آیا ظهور قدرت نفتی اعراب به دنبال اولین شوک نفتی (۱۹۷۳-۷۴) و متعاقب آن نفوذ سیاسی و دیپلماتیک دولتهای عرب نقش برجسته‌ای در تغییر ساختار بین‌المللی قدرت، تحولات منطقه و سرمایه‌گذاریهای داخلی و خارجی دولتهای آنان به عهده دارد؟ این سئوالی است که نویسنده مقاله می‌کوشد با تکیه بر وضعیت سیاسی کنونی جهان عرب و موقعیت اقتصادی اعراب، به آن پاسخ دهد....

خود را برای اهداف اقتصادی داخلی صرف کنند قدرت آن را می‌دهد که دارایی‌های هنگفتی را در کشورهای صنعتی صاحب شوند و به این ترتیب کنترل نسبی بر تکنولوژی جدید، تعیین محل سرمایه‌گذاری بین‌المللی، تولید تسلیحات و سایر زمینه‌های حساس بدست آورند و ثانیاً ثروت جدید اعراب همراه با رأی مسلط آنان در درون اتحادیه‌ای که در آن زمان بر عرضه یک منبع سوخت حیاتی کنترل داشت به طور حتم برای آنان در صحنه جهانی حمایت دیپلماتیک و سیاسی فراهم می‌آورد. مورد نخست به سرعت از میان رفت. تحلیل‌گران هشیارانه این امکان را مطرح ساختند که اعضای سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) بکوشند تا سهام صنایع استراتژیک ایالات متحده و اروپا را خریداری نمایند. سرمایه‌گذاریهای معروف شاه سابق ایران در صنعت اتومبیل و بخشهای مهندسی سنگین آلمان، مؤید این امکان بود. اما اغلب صادرکنندگان نفت به استثنای اداره سرمایه‌گذاری کویت، از یک سیاست سرمایه‌گذاری بی‌خطر پیروی کرده و انبوه دارایی‌های خارجی خویش را در ذخایر بانکی یا قرضه‌های دولتی قرار دادند. می‌توان حدس زد که انگیزه آنان در این کار تا حدودی بی‌تجربگی و تا اندازه‌ای احتیاط در زمینه‌ی تجاری و سیاسی بوده است. صادرکنندگان نفت که در همان سالها دارایی‌های شرکت‌های نفتی را در داخل مرزهای خویش ملی کرده بودند، تمایل نداشتند که بعدها خود را در معرض همین رفتار قرار دهند. از آن کلی‌تر، هرچه فعالیت کشورهای صادرکننده نفت نه فقط به عنوان عرضه‌کننده نفت، بلکه به عنوان سرمایه‌گذار افزایش می‌یافت، نفع آنان از سعادت و رشد جهان صنعتی نیز بیشتر می‌شد. بهر حال بزودی مشخص شد که میزان مزادها و خارجی کشورهای اوپک و «آ.اوپک» آنقدر نخواهد بود که به آنان اجازه دهد تا سهم مؤثری در حوزه وسیع صنایع خارجی بدست آورند. جهش قیمت‌های نفت در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ به معنی انتقال قطعی ۲ درصد از درآمد ناخالص ملی (GNP) حوزه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به کشورهای اوپک بود. در آغاز در سال ۱۹۷۴ افزایش پرداخت‌های سالانه اوپک که مزاد بر محاسبات جاری آنها بود به حدود ۷۵ درصد انتقالی سابق الذکر، یعنی ۶۰ میلیارد دلار رسید که کلاً بالغ بر ۶۷ میلیارد دلار شد. در طول یکسال (یعنی در سال ۱۹۷۵) هزینه‌های اضافی اوپک نصف این مزاد را در اثر کاهش قدرت خرید واقعی که ناشی از تورم تقریباً دو برابر شده در کشورهای حوزه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی بود. بلعید.

● از دیدگاه اقتصادی، جهش قیمت نفت در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ تنها یک جنبه از تغییرات وسیع جهانی بود که اوایل دهه ۱۹۷۰ را مشخص ساخت. در این سالها ترقی ناگهانی و عظیم کشورهای صنعتی در دوره پس از جنگ دوم جهانی به پایان رسیده بود و رشد اقتصادی آنها آهسته‌تر و نامنظم‌تر شد. دشواریهای مالی نظیر تورم سریع، نرخ مبادله ناپایدار ارزی و ظاهراً رشد مفرط هزینه‌ها و بدهی‌های حکومتی علت این کندی بود. در آغاز این سالها تاثیرپذیری جهان سومی‌هایی مانند کشورهای تازه صنعتی شده برزیل، کره جنوبی و تایوان و کشورهای صادرکننده نفت (و در نگاه اول شاید کشورهای صادرکننده سایر کالاها، که البته بعداً خلافتش ثابت شد) کمتر بود. گسترش سریعتر اقتصادهای برجسته جهان سوم در مقایسه با اقتصادهای حوزه اتلانتیک شمالی و زاین احتمالاً پدیده‌ای دیرپاست. در واقع مرکز ثقل پویای اقتصادی از قدرتهای قدیمی‌تر به دو قطب جدید تغییر مشخصی پیدا کرده بود. بین مسایل دیگر، اغلب کشورهای جهان سوم هنوز دارای نرخ رشد جمعیت ۲ درصد یا بیشتر هستند در حالیکه سطح جمعیت در اغلب ممالک عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) را کم و یا در حال نزول است. اما تقابل ساده‌ای که در سال ۱۹۷۴ بلافاصله پس از اولین شوک نفتی بین کاهش قاطع رشد در حوزه‌های قدیمی‌تر و رشد سریع و مداوم در بخشهای اصلی جهان سوم رخ داد، کمتر از یک دهه برجا ماند. دومین شوک نفتی سالهای ۸۰-۱۹۷۹ با توجه به سابقه رشد سریع بدهیهای بین‌المللی که حاصل عدم توازن تجاری ایجاد شده در نتیجه اولین شوک نفتی بود، موجب پاسخ ضدتورمی شدیدتری از جانب کشورهای صنعتی به رهبری ایالات متحده شد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ واژگونی اقتصادی، دامن‌گیر کشورهای برجسته تازه صنعتی شده، ممالک صادرکننده نفت و نیز سایر کشورهایی که در جهان سوم دارای جایگاه خوبی نبودند شد. بازارهای راگدیاد در حال نزول صادرات، قیمت پائین کالاها، نرخ‌های بالای بهره و بحران بدهیها موقتا توسعه اقتصادی را متوقف کرد و در بسیاری از کشورهای فقیرتر موجب کاهش شدید درآمد سرانه شد. سقوط قیمت نفت عنصری برجسته در دوره ضدتورمی بود.

از لحاظ اقتصادی و سیاسی اولین شوک نفتی موجب ترس (با امید) مبالغه‌آمیزی در مورد ظهور «قدرت نفتی اعراب» شد. چنین قدرتی را مرکب از دو عنصر اصلی می‌دانستند. اولاً درآمدهای نفتی به صادرکنندگان اصلی نفت - یا لاقبل به آن دسته از آنان که «قدرت جذب کمی دارند» و جمعیت آنها آنقدر کم است که نمی‌توانند بیش از بخشی از درآمدهای حاصله از صدور نفت

به همین ترتیب، از آنجا که ارزش سرمایه های سهامی يك کشور صنعتی معمولاً سه برابر درآمد ناخالص ملی آن برآورد می شود، بنابراین اگر کشورهایی که دارای قدرت جذب کمی هستند تمام مازادهای (کاهش یافته) خویش را به سرمایه گذاری مستقیم یا خرید اوراق بهادار در حوزه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تخصیص می دادند و چیزی را برای انباشت بیشتر موجودی نقدی یا برای وام دادن به دیگران نگه نمی داشتند، باز هم کمتر از ۲۵ صدم درصد سهم سرمایه سالانه کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را بدست آورده بودند. مطمئناً با فرض ثابت بودن سایر مقادیر نسبی، پس از ۲۰ سال دیگر این به معنی حدود ۴ درصد سهم سرمایه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در دست اعراب خواهد بود و واقعیت اساسی این است که این جریان اصلاً عملی نشد.

دومین مورد، یعنی نفوذ سیاسی و دیپلماتیک دولتهای عرب به دشواری قابل اندازه گیری است. با این حال به نظر می رسد که قدرت نفتی در این زمینه نقش برجسته ای ایفا می کند. شاهد این امر بیلی دولتهای مختلف آفریقایی نسبت به از سرگیری روابط دیپلماتیک با اسرائیل پس از جنگ یوم کیبور، و موفقیت دولتهای عرب در قانع ساختن اکثریت قابل توجهی از اعضای سازمان ملل متحد به رای دادن به نفع بیانیه «صهیونیسم یعنی نژاد پرستی» سال ۱۹۷۵ است. اما باز هم اثبات این مطلب که قدرت نفتی در این مورد تاثیر قاطعی داشته است، ممکن نیست. در جای دیگر نگرانی از بابت نفت آشکارا نقش برجسته ای در اقناع حکومت های عضو جامعه اقتصادی اروپا (EEC) برای صادر کردن بیانیه سال ۱۹۸۰ خود مبنی بر حمایت از ادعاهای فلسطینیان در مورد حق تعیین سرنوشت خویش و حمایت از ادعای ساف در مورد نمایندگی فلسطینیان ایفا می کرد. همچنین اختصاص يك کرسی دائمی در هیات اجرایی صندوق بین المللی پول (IMF) به عربستان سعودی، نفوذ اعراب را در سیاست های مالی بین المللی افزایش داده است. اما از آن طرف، دولتهای عرب در زمینه دور ساختن حکومت ها و کنگره های متوالی آمریکا از موضع محکم حمایتی خود نسبت به اسرائیل موفقیت ناچیزی داشتند. قیمت های بالای نفت گرچه مقداری اضطراب مالی و سیاسی پدید آورد، ولی هیچگونه تغییری در

درصد کاهش دادند که بیش از کاهش مصرف نفت در کشورهای غیر کمونیست بود. در جهان سوم از سرعت رشد اقتصادی تا سال ۱۹۸۰ بسیار کمتر کاسته شد ولی مصرف نفت و انرژی در این کشورها اساساً بسیار پائین تر از ممالک صنعتی بود. بر این اساس مصرف نفت ۵۰ درصد افزایش یافت و سهم کل مصرف نفت جهان غیر کمونیست از ۲۰ درصد به ۳۳ درصد ترقی کرد.

در اردوی عرضه کنندگان نفت، تولید کنندگان غیر اوپک در غرب به رهبری مکزیک و کشورهای حوزه دریای شمال و نیز تعدادی دیگر از کشورهای، تولید خویش را يك و نیم برابر کرده و از ۱۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۳، به ۲۶ میلیون در سال ۱۹۸۵ افزایش دادند. شرکت های نفتی از طریق ترتیبات مالی که برای آنان مابه التفاوتی قابل توجه از جنبه درآمد فراهم می کرد (حدوداً ۵۶ دلار در هر بشکه) و میزان آن بیشتر از بازده متعارف از سرمایه گذاری مالی بود، تشویق شدند که تولید را در حوزه های پرهزینه تر مانند دریای شمال به حداکثر برسانند. برعکس، کشورهای عضو اوپک که امتیازهای نفتی سابق در کشور خود را ملی نموده بودند به شرکت های بین المللی خریدار، تصفیه کننده و بازاریاب نفت، ابد اجازه دریافت هیچگونه مابه التفاوتی بالاتر از هزینه تولید خود نمی دادند.

کشورهای کمونیست نیز بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۵ مازادی معادل ۵۰ درصد در تولید نفتی خویش (از ۱۰ میلیون بشکه در روز به ۱۵ میلیون بشکه) به دست آوردند. صادرات خالص آنها به غرب در اواسط دهه ۱۹۸۰ در سطح دو میلیون بشکه در روز جریان داشت.

افزایش عرضه کشورهای غیر اوپک از اوایل دهه ۱۹۷۰ به این سو به آرامی و تدریجاً صورت گرفت. در اردوی تقاضا، واکنش نسبت به قیمت های بالا ظاهراً تابع چیزی بیش از يك تاخیر زمانی بود زیرا ماشین ها تعویض می شد، نیروگاههای جدید ایجاد می گشت و غیره. پس از يك نزول ۸ درصدی اولیه در سالهای ۷۵-۱۹۷۳ مصرف نفت به ازای هر واحد تولید ناخالص ملی تا سال ۱۹۷۹ اندکی تغییر کرد و سپس يك نزول طولانی تر آغاز شد که بی شک در اثر دومین شوک نفتی در سالهای ۱۹۷۹-۸۰ تشدید گردید.

● **جدی ترین نتیجه قیمت های بالای نفت در سال ۱۹۷۳**
برای اسرائیل آن بود که به بدتر کردن کارکرد اقتصادی کشور در رابطه با رشد تولیدات و ثبات مالی کمک کرد.

● **انفجار قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ و پیامدهای بعدی**
آن تغییرات شدیدی را در ساختار صنعت نفت و نیز در الگوهای کاربرد انرژی در سطح جهان ایجاد نمود.

نتیجه این تحولات مختلف آن بود که جمع فروشهای خام دولتهای عضو اوپک که از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ به میزانی اندک یعنی میان ۳۱ و ۳۲ میلیون بشکه در روز در نوسان بود، از آن پس شدیداً کاهش یافت و در سال ۱۹۸۵ فقط به ۱۷ میلیون بشکه در روز رسید. این مقدار کمتر از ۴۰ درصد مصرف جهان غیر کمونیست بود.

در تابستان سال ۱۹۸۵ تولید عربستان سعودی زیر ۲/۵ میلیون بشکه در روز یعنی حدود يك چهارم حد نهایی تولید آن کشور که ۱۰ میلیون بشکه در روز است بود، و آن کشور برای سومین سال متوالی شدیداً دچار کسری موازنه پرداختهای جاری شد.

در بیست سال گذشته، نفت بیش از ۸۵ درصد صادرات تمامی کشورهای عرب عضو اوپک را تشکیل می داد. تنها استثنا جزئی الجزایر است که ارقام مربوطه آن گهگاه به سطح شصت تا هفتاد درصد رسیده است. این رقم برای عربستان سعودی و لیبی کلاً خیلی نزدیک به ۱۰۰ درصد بوده است. (نگاه کنید به جدول ۱). در همین حال نسبت درآمدهای صادراتی به تولید ناخالص ملی در این کشورها بسیار بالا بوده است. این نسبت در سال ۱۹۸۱ در عربستان سعودی حدود ۷۰ درصد، در کویت و امارات متحده عربی ۶۶ درصد و در الجزایر، عراق و لیبی ۳۰ تا ۴۵ درصد بوده است. در سال ۱۹۸۵ سطح نزولی فروش نفت این نسبت را در عربستان سعودی به ۵۰ درصد و در سایر کشورها به کسری کوچک تر که باز هم قابل توجه بود کاهش داد. وقایع سال ۱۹۸۶ در نسبت مربوط به عربستان سعودی در مقایسه با نسبت سال ۱۹۸۵ تغییر کمی ایجاد کرد (زیرا افزایش تولید سعودی به همان نسبت، تقریباً کاهش قیمت ها را جبران نمود) ولی در سایر کشورها کاهش بیشتری را ایجاد کرد.

کشورهای عرب صادر کننده نفت برای تأمین مالی برنامه های توسعه و کالاهای وارداتی مصرفی خویش، پرداختهای خویش برای کمک و اجرای سایر اهداف سیاسی، اساساً به درآمدهای نفتی متکی بوده اند. حوادث يك دهه و نیم گذشته برای آنان نه تنها فرصت های بزرگی

ساختار بین المللی قدرت به نفع دولت های عرب بوجود نیاورد. به علاوه، قیمت های بالای نفتی - که بهر حال در سالهای ۸۰-۱۹۷۹ پدید آمد - دوام نداشت. درك این مطلب حائز اهمیت است که نزول قیمت نفت در سال ۱۹۸۶ تصادفی نبود. در حالیکه کشورهای صادر کننده نفت هزینه های خویش در زمینه واردات را سریعتر از آنچه که اغلب ناظران انتظار داشتند افزایش دادند، واکنش بقیه جهان در مقابل قیمت های بالای نفتی منجر به کاهش موثری در حجم صادرات نفت اوپک و لذا در درآمدهای صادراتی شد. از سال ۱۹۸۱ به این طرف، اوپک در حال مبارزه با اشباع نفتی جهان بوده است.

مصرف اولیه کل انرژی، در جهان غیر کمونیست گرچه از سال ۱۹۷۳ در حال نوسان بوده ولی گرایش آن رو به فزونی است و در سال ۱۹۸۵ به اوج جدیدی معادل با ۴ میلیارد و ۸۲۳ میلیون تن نفت رسید. از مصرف انرژی به ازاء هر واحد تولید ناخالص ملی از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۵ حدود ۱۷ درصد کاسته شد اما کل تولید ناخالص ملی چیزی بیش از این مقدار افزایش داشت. از سوی دیگر مصرف نفت به ازاء هر واحد محصول خیلی بیش از اینها یعنی بیش از ۳۳ درصد کاهش یافت. در ۱۹۸۵ کل مصرف نفت (کشورهای غیر کمونیست) در سطح ۲ میلیارد و ۱۵۰ میلیون تن باقی ماند که ۱۲/۵ درصد زیر مقدار نهایی خود در سال ۱۹۷۹ و ۷/۵ درصد کمتر از سال ۱۹۷۳ بود. بدین ترتیب سهم نفت در بازار انرژی دوباره از ۵۵ درصد به ۴۵ درصد تنزل یافت. سایر سوخت ها مانند ذغال سنگ و انرژی هسته ای به خصوص در تولید الکتریسته و سوخت های گرمای جابجایی نفت شد. گرچه نفت همچنان تقریباً تمام انرژی مصرفی حمل و نقل را

تأمین می کرد ولی اصلاحاتی در کارایی سوخت، هم در موتور اتومبیل و هم در موتور هواپیما نرخ افزایش استفاده از نفت را در این بخش شدیداً کاهش داد. به همین ترتیب در میان دسته بندیهای اصلی کشورها، ممالک عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی که رشد اقتصادی شان پس از سال ۱۹۷۳ شدیداً کاهش یافت و اصولاً مصرف انرژی آنها به ازای هر واحد تولید ناخالص ملی در سطح بالایی قرار داشت، مصرف نفت خویش را از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۵، ۱۵

جدول ۱ کشورهای اصلی صادر کننده نفت خاورمیانه صادرات نفت برحسب درصد کل صادرات بیان شده است				
	۱۹۷۴	۱۹۷۸	۱۹۸۰	۱۹۸۵
الجزایر	۹۱/۰	۹۲/۶	۹۱/۲	۶۶/۸
ایران	۹۶/۹	۹۸/۱	۹۴/۲	۹۷/۷
عراق	۹۸/۶	۹۸/۱	۹۹/۵	۹۸/۹
کویت	۹۴/۸	۹۰/۴	۸۹/۱	۹۵/۶
لیبی	۸۶/۲	۹۱/۱	۹۳/۳	۱۰۰/۰
عربستان سعودی	۹۹/۸	۹۹/۲	۹۹/۲	۹۴/۸
امارات متحده عربی	۹۸/۶	۹۴/۶	۹۳/۸	۸۷/۶

منبع: بولتن آماری سال ۱۹۸۶ اوپک

● در بیست سال گذشته نفت بیش از ۸۵ درصد صادرات تمامی کشورهای عرب عضو اوپک را تشکیل داده است و این رقم برای عربستان سعودی و لیبی بسیار نزدیک به ۱۰۰ درصد بوده است.

جدول ۲ جمعیت و کارگران مهاجر (سال ۱۹۸۰ برحسب میلیون نفر)	
کارگران مهاجر	جمعیت
کویت	۰/۴
لیبی	۰/۵
عربستان سعودی	۱/۰
امارات متحده عربی	۰/۴

منبع: بولتن آماری اوپک

● کشورهای عرب صادر کننده نفت برای تامین مالی برنامه‌های توسعه و کالاهای وارداتی مصرفی خود، پرداخت‌های خویش برای کمک، و سایر اهداف سیاسی اساسا به درآمدهای نفتی متکی بوده‌اند.

جدول ۳ ارزش صادرات نفت. دوره ۱۹۸۰-۸۵ (برحسب میلیارد دلار امریکا)						
	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵
اوپک بطور کلی	۲۸۲/۳	۲۶۱/۲	۲۰۶/۲	۱۶۱/۵	۱۴۶/۰	۱۳۱/۵
الجزایر	۱۲/۷	۱۳/۰	۱۰/۸	۹/۵	۹/۲	۸/۲
عراق	۲۶/۱	۱۰/۴	۱۰/۱	۹/۷	۱۱/۲	۱۲/۵
کویت	۱۷/۷	۱۳/۸	۸/۸	۹/۹	۱۰/۴	۹/۷
لیبی	۲۰/۴	۱۵/۰	۱۳/۹	۱۱/۴	۱۱/۱	۱۰/۹
عربستان سعودی	۱۰۸/۲	۱۱۹/۰	۷۸/۱	۴۴/۹	۳۵/۷	۲۷/۵
امارات متحده عربی	۱۹/۴	۱۸/۸	۱۶/۰	۱۳/۰	۱۲/۴	۱۲/۵

منبع: بولتن آماری سال ۱۹۸۶ اوپک

برای پیشرفت اقتصادی ایجاد نموده، بلکه معارضات و مشکلاتی نیز ایجاد کرده که مقابله با آنها دشوار بوده است. این معارضات فقط ناشی از نزول درآمدهای نفتی در دهه ۱۹۸۰ نبوده بلکه بیشتر به واسطه لزوم انجام سرمایه‌گذاری عاقلانه پس اندازهای افزایش یافته قابل دسترس پیش آمده است. کوشش برای متنوع سازی اقتصاد يك واکنش قابل درك بود، اما در اقتصادهایی که قدرت جذب اندکی دارند، نظیر اقتصاد عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی، یافتن هرگونه سرمایه گذارهای داخلی در خارج از بخش نفت که بازده مناسبی داشته باشند، دشوار است. حتی در داخل بخش نفت نیز پالایشگاه‌های صادراتی بزرگ یا کارخانجات پتروشیمی (مثل سرمایه‌گذاری مشترک عربستان در بینع والجبیل) بیشتر، دارای‌هایی پربها و بی‌فایده است مگر آنکه وسایلی برای بازاریابی تولیدات این کارخانجات در ماوراء بحار و به قیمت‌های مطلوب در طی سالهای کافی پیدا شود. این امر عمدتا به موازنه عمومی بازار در زمینه نفت خام و تولیدات نفتی بستگی دارد و فزونی تقاضا بر عرضه می‌تواند اهرم فشاری برای صادرکنندگان خلیج فارس باشد.

در این اوضاع واحوال دارایی‌های يك کشور صادرکننده نفت که به شکل اوراق بهادار باشد اهمیت خاصی پیدا می‌کند. ممالک عرب حوزه خلیج فارس غیر از کویت، تاحد زیادی در انتخاب سرمایه‌گذارهای خود محتاط باقی ماندند. تهوور کویتی‌ها از اینجا پیدا است که آنان، تاکنون تنها صادرکننده نفت بوده‌اند که مازاد خارجی بزرگی در ارقام نامریی داشته‌اند. این مازادها بیش از آن حدی است که درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذارهای خارجی علت آنها باشد. درجهبه داخلی طرحهای سرمایه‌ای در امور زیربنایی، بهداشت و آموزش و

● از لحاظ اقتصادی و سیاسی اولین شوک نفتی (۱۹۷۳-۷۴) موجب ترس (یا امید) مبالغه آمیزی در مورد ظهور «قدرت نفتی اعراب» شد.

● دومین شوک نفتی سالهای ۱۹۷۹-۸۰ با توجه به سابقه رشد سریع بدهیهای بین‌المللی که حاصل عدم توازن تجاری ایجاد شده در نتیجه اولین شوک نفتی بود، موجب پاسخ ضد تورمی شدیدتری از جانب کشورهای صنعتی به رهبری ایالات متحده شد.

پرورش هم فی نفسه مطلوبند و هم برای نوسازی اقتصاد لازم می‌باشند. اما برای این مقصود کافی نیستند. به هر حال تمامی ممالک عرب صادرکننده نفت به شدت دچار کمبود نیروی انسانی به خصوص نیروی متخصص بوده و کوشیده‌اند تا نیازهای توسعه‌ای خویش را با استفاده از کارگران مهاجر برآورده سازند. تمامی این نیروی کار خارجی به هیچ وجه از سایر کشورهای عرب نیستند. سازمان بین‌المللی کار (ILO) در سال ۱۹۸۱ برآورد نمود که نیمی از قریب به ۲/۵ میلیون مهاجری که در سال ۱۹۸۰ در عربستان سعودی، لیبی، کویت و امارات متحده عربی استخدام شدند از سایر بخشهای جهان عرب به خصوص از مصر، اردن (که شامل فلسطین هم می‌شود) و یمن آمده بودند، در حالی که مابقی از هند، پاکستان و کشورهای مختلف دیگری مثل کره جنوبی و فیلیپین مهاجرت کرده بودند. مهاجران بخش بزرگی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند (نگاه کنید به جدول ۲ - توجه داشته باشید که در کشورهای دارای رشد سریع جمعیت، نیروی کار ممکن است تنها حدود ثلث جمعیت را تشکیل دهد). نیروی کار مهاجران، کشورهای عرب صادرکننده نفت را تاحد زیادی قادر ساخت که برنامه‌های سرمایه‌گذاری داخلی خویش را تسریع نمایند. این امر همچنین بدان معنی بود که از طریق ارسال دستمزدهای مهاجران به کشورهای اصلی خویش منافع حاصل از قیمت‌های بالای نفتی، در میان جمعیت گسترده‌تری تقسیم می‌شد (یا ضررهای حاصله در میان جمعیت وسیع‌تری سرشکن می‌گشت). از سوی دیگر کشورهای محافظه کارتر عرب خصوصا عربستان سعودی از بابت تاثیرات پدید آورنده عدم ثبات نفوذ اجتماعی بیگانه‌ها، عربهای رادیکال یا بنیادگرایان مسلمان در میان مهاجران، نگران بودند. ترقی شدید درآمدهای نفتی در ترویج رادیکالیسم و بنیادگرایی تاثیر مستقیم و غیر مستقیم داشت. تاثیرات مصیبت بار این امر در ایران باعث شد که انتظارات ناکام مانده در مورد سعادت و عدالت اجتماعی باضد

غربگرایی پنهان اسلامی متحد شده علیه حکومت ولخرج و خودمحورشاه قیام کنند.

انقلاب ایران همچنین خبر از دومین شوک نفتی سال ۱۹۷۹ را می‌داد که بدون آن این امکان وجود داشت که از سیاست شدید محدودیت ارائه اعتبار جهانی در سالهای ۱۹۷۹-۸۲ و به دنبال آن بحران بدهی‌های جهان سوم اجتناب کرد. در خاورمیانه جنگ طولانی خلیج فارس میان ایران و عراق و نیز کشتارهای دوجانبه لبنان نتایج بازم بدتری بود که از نظر اهمیت می‌توان آنها را به اثر درآمدهای نفتی بر سیاست منطقه نسبت داد. سقوط درآمدهای نفت در دهه ۱۹۸۰ (جدول ۳) و تعطیل فوری برنامه‌های توسعه اقتصادی که پس از آن صورت گرفت به بازگشت تعداد قابل توجهی از کارگران مهاجر انجامید. همانطور که استخدام مهاجران منافع قیمت‌های بالای نفتی را (در میان افراد بیشتری) گستراند، اخراج این کارگران نیز صادرکنندگان نفت را از بخشی از تاثیر سقوط بهای نفت خلاص کرد و آنرا به کشورهای همسایه انتقال داد (همانطور که بیکاری سونیس را می‌توان به ایتالیا صادر کرد). برخی از ناظران - من جمله شیمون پرز که دعوت به یک طرح مارشال دیگر برای کل خاورمیانه کرده است - نگرانی خویش را از این بابت ابراز کرده‌اند که نارضایتی مهاجران بازگشته

فرهنگی و سیاسی همراه با آن به هدر رفت. معهذاً حتی با صرف نظر کردن از این امر نباید در مورد اهمیت نفت به عنوان مبنای اقتصادی برای نفوذ سیاسی بین‌المللی مبالغه نمود. دوره فرعی ۷۴-۱۹۷۳ یک لحظه استثنایی و زودگذر بود. بطور کلی قدرت سیاسی کمتر به واسطه داشتن منابع مواد خام کلیدی؛ و بیشتر در اثر توان بالای تولید کارخانه‌ای همراه با جمعیت زیاد ایجاد می‌گردد. کشورهای مثل استرالیا و کانادا از سطح زندگی بالایی برخوردارند اما در بلند مدت وزن و اهمیت این کشورها در مسائل جهانی کمتر از ژاپن، برزیل، هند یا حتی کره جنوبی خواهد بود. واکنش اقتصادی جهان مصرف‌کننده نفت بخصوص کشورهای صنعتی قدیمی تر در قبال معارضه قیمت‌های بالای نفتی موید این ارزیابی کلی است.

با این حال این ارزیابی در مورد سیاست منطقه‌ای خاورمیانه مناسب محدودی دارد. هیچ یک از همسایگان همجوار اسرائیل از عرضه‌کنندگان اصلی نفت در جهان نیستند. تولید نفت مصر تنها برخی از مشکلات اقتصادی آن کشور را حل می‌کند و نه بیشتر. همچنین نداشتن نفت، مانع از بدست آوردن اسلحه یا بکارگیری آن علیه اسرائیل توسط سوریه و اردن (و البته مصر) نشده است. برعکس دست اتحاد شوروی را به عنوان عرضه‌کننده اصلی اسلحه و اعتبار دهنده موثر برای سوریه تقویت نموده و بدین وسیله به تحکیم نفوذ شوروی در

● تاثیر روانی ثروت ادعایی اعراب در نتیجه قیمت‌های بالای نفت در سال ۱۹۷۳ که به خاموش کردن مباحثات داخلی در مورد اندازه هزینه‌های دفاعی کشور کمک کرد، باعث تشدید مواجهه اعراب و اسرائیل شد.

● در دراز مدت نیروی محرکه اصلی اقتصادی در منطقه خاور میانه و بزرگترین معارضه برای توان سازماندهی دولتهای عرب و نیز برای بقای اسرائیل نه از نفت بلکه از عوامل جمعیتی ناشی خواهد شد.

منطقه کمک کرده است. هنگامی که کشوری مثل عربستان سعودی از درآمدهای نفتی برای تحصیل هواپیماهای نظامی و تسلیحات پیچیده از ممالک غربی استفاده می‌کند، اسرائیل طبیعتاً ناخشنود می‌شود. اما با توجه به نگرانی‌های ممکن برای امنیت عربستان سعودی که از جنگ ایران و عراق، از تبلیغات انقلابی ایران و لیبی، و از حضور نمایان شوروی در شمال (من جمله افغانستان) ناشی می‌شود، آشکار است که ترتیبات دفاعی پادشاهی سعودی اساساً متوجه اسرائیل نیست.

در طی چند دهه آینده قیمت‌ها و درآمدهای نفتی احتمالاً دچار نوسان می‌باشند. بهبود قیمت‌های نفت خام در نیمه دوم سال ۱۹۸۶ از مبنای ۸ تا ۱۲ دلار در هر بشکه به ۱۴ دلار و سپس به ۱۸ دلار به واسطه برخی اقدامات انجام شده در جهت برقراری کنترل مجدد بر اوپک بود. معهذاً اهمیت فزونی جهانی عرضه نفت هنوز از میان نرفته و اغلب کشورهای عضو اوپک همچنان دچار مشکلات مربوط به موازنه پرداخت‌های خود هستند. بنابراین در کوتاه مدت قیمت ۱۸ دلار دوامی نخواهد داشت. به هر حال در دراز مدت، نیروی محرک اصلی اقتصادی در منطقه خاورمیانه و بزرگترین معارضه برای توان سازماندهی دولت‌های غرب و نیز برای بقای اسرائیل نه از نفت، بلکه از عوامل جمعیتی ناشی خواهد شد. تقریباً تمامی دولتهای عرب و نیز ایران دارای نرخ رشد جمعیت بالایی برابر با ۲/۵ تا ۳ درصد در سال هستند که به معنای هوبرابر شدن جمعیت آنها در هر ۲۰ سال است. در آفریقا، در جنوب صحرا چنین نرخ رشد جمعیتی یک فاجعه اقتصادی بوده است. در چین و هند گهگاه با اقدامات سخت و بیرحمانه در جهت کنترل درآوردن رشد جمعیت کوشش شده است که تا حدودی موفق بوده است. برزیل در زمینه مهار کردن رشد سریع جمعیت در جهت صنعتی کردن کشور توفیق قابل توجهی به دست آورده است. بنابراین، نمونه‌ها بسیار پیچیده هستند.

در جمع کشورهای عربی مقامات مصری از مدت‌ها قبل متوجه بوده‌اند که توسعه اقتصادی - و نه مواجهه نظامی - کلید تحصیل ثبات سیاسی داخلی و حفظ سطح زندگی معقول می‌باشد. دولتهای تولیدکننده نفت در عین حال که تحت چنان فشار سختی نبوده‌اند، ولی نسبت به آنچه یک دهه پیش محتمل بنظر می‌آمد مجال مانور کمتری دارند، به خصوص در این هنگام که ایران با جمعیتی برابر با تمامی دولتهای عرب حوزه خلیج فارس و سوریه و اردن در شرایطی انقلابی قرار دارد. به همین سان شیخ یمانی وزیر نفت سابق عربستان سعودی سالها کوشید تا به برخی از هم قطاران جاه طلب‌تر خویش در اوپک توضیح دهد که نفوذ آنان بر قیمت‌های نفت نامحدود نیست و باید با احتیاط از آن استفاده شود تا حداکثر منافع را تأمین سازد. به علاوه، منافع حاصله عمدتاً اقتصادی بوده و شامل نفوذ سیاسی پاینده‌ای بر جریان امور جهان نمی‌شود. حقیقت آن درس اکنون در برابر چشمان همه آشکار است.

همراه با مشکلات ناشی از عدم موازنه شدیدتر پرداخت‌ها برای کشورهای آنها، ممکن است باعث تشدید بی‌ثباتی و خشونت در داخل جهان عرب شود. برای ارزیابی این نگرانی‌ها هنوز خیلی زود است. به خصوص که هنوز هیچگونه اطلاعات قابل اعتمادی در مورد تعداد این بازنشینان به وطن در دست نیست. اما شایان توجه است که در سال ۱۹۸۰ حدود ۳۲۵ هزار نفر از اتباع یمن که سازمان بین‌المللی کار تخمین می‌زد در عربستان سعودی مشغول به کار باشند، حدود ۱۲/۵ درصد نیروی کار یمن را تشکیل می‌دادند. ۲۵۰ هزار نفر اردنی استخدام شده در عربستان سعودی، کویت و سایر کشورهای عرب همین نسبت از نیروی کار کشور خویش را تشکیل می‌دادند. واقعیتی که تا حدی اطمینان بخش است، این است که اخراج قبلی کارگران مصری از لیبی (که سازمان بین‌المللی کار تعداد آنها را در سال ۱۹۸۰ برابر ۲۵۰ هزار نفر تخمین می‌زد) ظاهراً ضربه‌ای شدید بر جامعه مصر - که از قبل دچار فشار اضافی شده بود - از کار در نیامده است. انفجار قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، و پیامدهای بعدی آن تغییرات شدیدی را در ساختار صنعت نفت و نیز در الگوهای کاربرد انرژی در سطح جهان ایجاد نمود. نقش بین‌المللی بخش بانکداری ابعاد جدیدی به دست آورد. روابط مالی شمال - جنوب استحاله پیدا کرد و مراجع مالی جهان خود را در مقیاس بی‌سابقه‌ای درگیر بحران جهانی مدیریت یافتند. در تقابل با این روند، وضعیت سیاسی اعراب در اثر کاهش قیمت‌های بالای نفتی با وجود وقایع برجسته چندی مانند رای به قطعنامه «صهیونیسم یعنی نژادپرستی» در مجمع عمومی سازمان ملل، اندکی دچار تغییر شده است و بنیادهای مواجهه اعراب و اسرائیل ابداً در گون نشده است. مهمترین حادثه این دوران در زمینه روابط اعراب و اسرائیل موافقتنامه سال ۱۹۷۸ کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل بود. این قرارداد با مساله نفت اصلاً ارتباطی نداشت و اگر داشت به این شکل بود که قیمت‌های بالای نفتی نقش مثبتی در انعقاد آن ایفا می‌کرد، زیرا تصمیم سادات مبنی بر قائل شدن اولویت نخست برای توسعه اقتصادی مصر را تقویت می‌نمود. دومین حادثه مهم این دوران در این زمینه، درگیری نامیمون اسرائیل در لبنان در سال ۱۹۸۲ بود که باز هم با موضوعات نفتی ارتباطی نداشت. جدی‌ترین نتیجه قیمت‌های بالای نفت برای اسرائیل آن بود که به بدتر کردن کارکرد اقتصادی کشور در رابطه با رشد تولیدات و ثبات مالی کمک کرد. تاثیر روانی ثروت ادعایی اعراب که به خاموش کردن مباحثات داخلی در مورد اندازه هزینه‌های دفاعی کشور کمک کرد باعث تشدید مواجهه اعراب و اسرائیل شد.

اگر روابط داخلی اعراب همچنان دچار ناسازگاری، ابهام و برخورد نمی‌ماند، وضع سیاسی جهانی اعراب ثمرات بیشتری به دست می‌آورد. همانند آمریکای لاتین و بخشهایی از آفریقا، در جهان عرب نیز توان موجود برای درجه بالایی از وحدت منطقه‌ای در باتلاق رقابت‌های ملی‌گرایانه و تقسیمات